

Why is explaining the ability to infer according to logical rules as conceptual dispositions not satisfactory?

Hooman Mohammad Ghorbanian*

Abstract

In his famous article “What the Tortoise Said to Achilles”, Carroll explained how adding logical rules as propositions to an argument causes an infinite regress in the inference and makes the conclusion far from reach. As a solution, some logicians propose to consider logic as dispositional knowledge. Logical dispositions are potentialities that in presence of certain situations manifest as certain actions. An agent, who is familiar with logic, when facing an argument, reveals their ability and deduce. In defending the dispositional approach, some consider logic as a part of a universal language or as the language of thought; in this way knowing logic like knowing a language is considered as having some dispositions. In this paper, we show logic is not part of the universal language, since we could have several and different logics. Although the dispositional approach could prevent Carroll’s regress, it cannot explain some basic features of logic such as its apriority. Dispositions are neither a priori nor a posteriori, but logic is always considered as an archetype of apriority. Also, we can explain actions in accordance with logical rules as actions that are motivated by propositional knowledge we have; logic provides reason to act logically. Therefore, in presence of better explanations for the propositional approach and some disadvantages of the dispositional approach, the latter seems unsatisfactory.

Keywords: Lewis Carroll, dispositional knowledge, propositional knowledge, inference, a priori, language of thought.

* Assistant Professor of Philosophy, Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran, h.ghorbanian@ltr.ui.ac.ir

Date received: 12/06/2021, Date of acceptance: 11/09/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

چرا تبیین توانایی استدلال مطابق قواعد منطقی به‌عنوان استعدادها مفهومی ناکافی است؟

هومن محمد قربانیان*

چکیده

لوئیس کرول در مقاله "لاکپشت به آشیل چه گفت؟" نشان داد اضافه کردن قواعد منطقی به صورت گزاره سبب ایجاد تسلسلی در استنتاج قیاسی می‌شود که حصول نتیجه را غیرممکن می‌سازد. یکی از راه‌حلهایی که برای این معما پیشنهاد شده استعدادی دانستن دانش منطقی است؛ استعدادهای منطقی، توانایی‌هایی هستند که در صورت بروز شرایط مناسب، عمل مشخصی را در پی دارند. در این دیدگاه، فردی که منطقی می‌داند، در هنگام مواجهه با یک استدلال، دست به عمل می‌زند و استعداد خود را ظاهر می‌سازد و نتیجه‌گیری می‌کند. برای دفاع از این دیدگاه، گاهی منطقی به مثابه بخشی از زبان جهانی، یا به مانند زبان اندیشه معرفی می‌شود و همانطور که زبان مجموعه‌ای از توانایی‌ها و استعدادها برای صحبت کردن است، منطقی نیز توانایی برای استنتاج معرفی می‌شود. اما در این مقاله نشان می‌دهیم منطقی بخشی از زبان جهانی نیست، زیرا منطقی‌های متعدد و بیشماری وجود دارند، در حالیکه گرامر جهانی یکتا است. بعلاوه دیدگاه استعدادی به منطقی، اگرچه می‌تواند از تسلسل کرول جلوگیری کند، اما از توضیح برخی از ویژگی‌های ابتدایی منطقی، مانند پیشینی بودن، ناتوان است. استعدادهای ذهنی نه پیشینی هستند و نه پسینی؛ درحالی‌که منطقی نمونه‌ای برای دانش پیشینی است. همچنین می‌توانیم عمل به منطقی را نه به کمک استعدادها، بلکه به واسطه دلیل و انگیزه‌ای که منطقی برای عمل در اختیار ما قرار می‌دهد توجیه کنیم. بنابراین به دلیل نقضهای برطرف نشده و مهم دیدگاه استعدادی، به‌علاوه وجود راه‌حلهای بهتر برای معمای کرول، دیدگاه استعدادی ناکافی به نظر می‌رسد.

* استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، h.ghorbanian@ltr.ui.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۰

کلیدواژه‌ها: لوئیس کرول، دانش استعدادی، دانش گزاره‌ای، استنتاج، پیشینی، زبان اندیشه.

۱. مقدمه

دیدگاه منطق‌دانان معاصر درباره جایگاه منطق را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: در یک دسته منطق‌دانانی قرار دارند که منطق را دانشی پیشینی می‌دانند و منظور از دانش پیشینی دانشی است که مستقل از تجربه حسی حاصل می‌شود. در چنین دیدگاهی موضوع علم منطق، حقایق منطقی یا همان صدق‌های منطقی است، از قبیل اصول موضوع منطق گزاره‌ها همچون $(P \rightarrow (Q \rightarrow P))$ ، یا قاعده‌های استنتاجی همچون وضع مقدم $Q \rightarrow (P \& (P \rightarrow Q))$ ، یا قاعده اینهمانی $(\forall x)(x = x)$. در این صورت دانش منطق دانش گزاره‌ای (propositional knowledge) خواهد بود، یعنی دانشی خواهد بود که خود را در قالب گزاره‌ها نشان می‌دهد و می‌تواند متعلق باور باشد؛ این گزاره‌ها صدق و کذب‌پذیر خواهند بود و می‌توان این گزاره‌های منطقی که حکایت‌گر حقایق منطقی هستند را به عنوان مقدمه، در استدلال‌ها وارد کرد. بدین شکل، دانش منطق، دانش پیشینی گزاره‌ای از حقایق منطقی است.

در مقابل دسته اول، دسته دیگری از منطق‌دانان قرار دارند که گزاره‌ای بودن دانش منطق را نمی‌پذیرند و حداقل بخشی از منطق، خصوصاً معرفت به قواعد بنیادی منطق را غیرگزاره‌ای می‌دانند. منظور از قواعد بنیادی منطق قواعدی مانند وضع مقدم یا MP است که از قواعد دیگر مشتق نشده‌اند. البته نظام‌های منطقی متفاوت، دارای قواعد بنیادی متفاوتی هستند، اما به علت شهرت زیاد، آنچه محل بحث این مقاله می‌باشد، قاعده وضع مقدم است که مسایل زیادی همچون معمای لوئیس کرول را به وجود آورده است. در مقاله مشهور "لاکپشت به آشیل چه گفت؟" (Carrol, 1895.278)، کرول با اضافه کردن اصول اولیه منطق به عنوان مقدمه به یک استدلال، زنجیره و تسلسلی نامتناهی را نشان می‌دهد که امکان خارج شدن از آن و اخذ نتیجه از مقدمات را ناممکن می‌کند.^۱ (محمد قربانیان، ۱۳۹۰. ۱۴۸) بسیاری از منطق‌دانان از این آموزه کرول چنین نتیجه می‌گیرند که اصول منطقی به شکل گزاره نیستند و به تعبیر دیگر، منطق را دانش گزاره‌ای نمی‌دانند. (Fodor.2008.137) از نظر این اندیشمندان، مانند رایل، پریست، فودور، که اکثراً در سنت ویتگنشتاینی هستند، دانستن منطق به معنای دانستن چیزی درباره فکتها و حقایق

چرا تبیین توانایی استدلال مطابق قواعد منطقی به‌عنوان ... (هومن محمد قربانپان) ۱۵۹

منطقی نیست، بلکه دانستن منطقی به معنای کسب استعدادی^۲ (disposition) است که به فرد در فرایند استنتاج کردن یاری می‌رساند.

۲. دانش استعدادی و دانش گزاره‌ای

یکی از منطقدانان مشهور که در مقالات متعددی گزاره‌ای بودن منطقی را نقد کرده پل بوقوسیان است:

فرض کنید فردی به نام S چنین ویژگی دارد که هرگاه به "P" و به "اگر P آنگاه Q" باور داشته باشد، یا به این باور سوق پیدا می‌کند که Q نیز صادق است یا یکی از دو گزاره قبلی را منکر می‌شود. درباره S باید بگوییم هر وقت او به این شیوه استنتاج کند درواقع از قاعده وضع مقدم استفاده کرده است. S علاوه بر اینکه استعداد خاصی برای استنتاج کردن دارد، همچنین باور اکید دارد که قاعده وضع مقدم ضرورتاً صدق‌نگه‌دار است: یعنی باور دارد که اگر "P" و "اگر P آنگاه Q" صادق باشند، Q نیز لزوماً صادق است. ملاحظات متعددی که درباره این امر انجام شده نشان می‌دهد که این توانایی استعدادی S در استنتاج کردن مطابق با وضع مقدم و باور او به اینکه این قاعده، صدق‌نگه‌دار است، حالت [روانی] خاصی است. یکی از اهداف لوئیس کرول در مقاله لاکپشت به آشیل چه گفت و بحث‌های ویتگنشتاین درباره پیروی در قاعده در کتاب پژوهش‌های فلسفی، نشان دادن این نکته بوده است. (Boghossian.2000.230)

بوقوسیان در نقل قول بیان شده و همچنین نوشته‌های دیگر قصد دارد نشان دهد که نحوه مواجهه و دانش ما به قاعده‌های منطقی، از قبیل وضع مقدم، می‌تواند به دو نحو متفاوت باشد: یک حالت اینکه دانستن وضع مقدم، توانایی و استعداد برای استنتاج کردن مطابق با آن قاعده است، و حالت دوم اینکه دانستن چنین قاعده‌ای به معنای داشتن باوری روشن درباره حقیقت منطقی خاصی باشد. حالت اول شامل هیچ باوری درباره حقایق منطقی نیست و صرفاً کسب توانایی برای انجام کار و عملی است، در حالی که در حالت دوم، فرد واجد باور و دانشی است که می‌تواند آن را در قالب یک گزاره بیان کند. می‌توانیم نوع اول مواجهه با قواعد منطقی را دانش استعدادی بنامیم و آن را چنین تعریف کنیم:

دانش استعدادی به وضع مقدم دانشی است که شامل هیچ باوری درباره این قاعده یا حقیقت منطقی که این قاعده بیان می‌کند نیست، بلکه توانایی و ظرفیتی برای عمل است.

و مواجهه نوع دوم را دانش گزاره‌ای بنامیم و آن را چنین تعریف کنیم:

دانش گزاره‌ای به وضع مقدم دانشی است که باوری روشن درباره این قاعده را دربردارد، مثلاً مطابق با نظر بوقوسیان، آن را صدق‌نگه‌دار می‌داند.

دانش استعدادی به صورت یک توانایی برای یک عمل در فرد است و هیچ لزومی ندارد فردی که مثلاً دوچرخه‌سواری بلد است، دانش گزاره‌ای، یعنی گزاره‌هایی درباره دوچرخه‌سواری که فرد به آنها باور داشته باشد در ذهن او حاضر باشند.

برای روشن‌تر شدن تمایز این دو نوع دانش لازم است نکات دیگری نیز روشن شود. اول اینکه شاید چنین تصور شود که می‌توان دانش استعدادی را به صورت دانش گزاره‌ای هم بیان کرد و این دو نوع دانش شاید قابل تحویل به هم باشند. مثلاً فردی که بلد است از قاعده وضع مقدم استفاده کند، می‌تواند نحوه استنتاج به کمک وضع مقدم را به صورت گزاره‌هایی که قابل فهم یا باور برای خود یا دیگران باشند بیان کند. اگرچه این سخن درست است و همه کتابهای منطق حاوی گزاره‌هایی درباره منطق هستند که به آنها تصدیق شده است، منظور ما از دانش استعدادی آنچیزی است که از تسلسل کرول جلوگیری می‌کند. ادعای طرفداران استعدادی بودن منطق این است که آنچه در فرایند استنتاج کردن رخ می‌دهد، مراجعه مکرر به باورهای ما درباره منطق نیست. این مراجعه مکرر به گزاره‌هایی که قواعد منطق را بازگو می‌کنند همان تله‌ای است که آشیل در آن گرفتار می‌شود. فردی که منطق می‌داند، دارای توانایی انجام عمل خاصی است و منظور از دانش استعدادی، همین توانایی است. دوم اینکه، لزومی ندارد دانش منطق را به طور کامل و تنها در یکی از این دو نوع دانش قرار دهیم، یعنی لزومی ندارد دانش منطق به طور کل یا استعدادی باشد یا گزاره‌ای. آنچه از تسلسل کرول جلوگیری می‌کند این است که منطق در مقام کاربرد، همان استعدادهایی باشد که واجد آن هستیم و نه تصدیق به درستی قواعد منطق.

۳. دفاع از استعدادی بودن دانش منطق

از نظر بوقوسیان، تسلسلی که کرول بیان کرده، نشان می‌دهد منطق باید همچون دانش استعدادی لحاظ شود و نه دانش گزاره‌ای. همچنین او سعی می‌کند به تبع ویتگنشتاین، معنای ادات منطقی مانند "و" یا "اگر آنگاه" یا "چنین نیست که" یا مفاهیم منطقی مانند "سلب" یا "شرطی تابع ارزشی" را نیز به کمک دانش استعدادی توضیح دهد.

(Boghossian.2000.231) او مانند استاد خود، معنا را بر اساس نظریه کاربردی معناداری (use theory of meaning) تبیین می‌کند. بنابراین اگر کسی استعداد و توانایی لازم برای به‌کاربردن ادات منطقی را داشته باشد و بداند چگونه باید آنها را به کار برد، از معنای آنها نیز آگاه است. بدین شکل اگر معرفت به منطق را همچون یک استعداد و توانایی برای عمل در نظر بگیریم، هم موفق می‌شویم از پارادوکسهایی مانند معمای کرول پرهیز کنیم و هم موفق می‌شویم معنای ادات و مفاهیم منطقی را توضیح دهیم و تبیین کنیم. بوقوسیان درباره موجه بودن استفاده از ادات منطقی و ارتباط آنها با استعدادهای منطقی چنین می‌گوید:

بدون این استعدادهای اصلا مفهومی وجود ندارد که بتوان درباره موجه بودن آنها سوال معقولی مطرح کرد. بدون این استعدادهای حتی باوری کلی [درباره مفاهیم منطقی] وجود ندارد که بتوان درباره آنها مسئله‌ای را مطرح کرد. (Boghossian.2000.250)

آنچه از گفته‌هایی مانند نقل قول فوق برداشت می‌شود این است که دانش استعدادی، بنیان دانش گزاره‌ای درباره منطق است. ما می‌توانیم اعمال منطقی که انجام می‌دهیم را در قالب گزاره‌هایی بیان کنیم یا معنای برخی مفاهیم منطقی را در تعریف‌های قابل قبول معین کنیم یا حتی نحوه اجرای قواعد استنتاجی مانند وضع مقدم را شرح دهیم. همه این موارد به صورت گزاره بیان می‌شوند و دانش تصدیقی هستند. اما از نظر بوقوسیان این دانش گزاره‌ای در نهایت به دانش استعدادی تحویل می‌شود. اگر کسی دانش استعدادی از مفاهیم یا قواعد منطقی نداشته باشد، طبق نظریه کاربردی معناداری، از معنای آنها هیچ آگاهی ندارد و نمی‌تواند دانشی گزاره‌ای درباره آن مفاهیم یا قواعد داشته باشد. همان‌طور که می‌بینیم این دیدگاه کاملا متکی به نظریه معناداری خاصی است که افرادی مانند بوقوسیان یا هورویچ (Horwich.2006.26) مدافع آن هستند: دانستن معنا معادل با دانستن قواعد استفاده از الفاظ است و اگر کسی معنای کلمه‌ای را بداند از قواعد معناداری آن پیروی می‌کند. در نهایت باید تذکر داد که اگرچه دانش گزاره‌ای درباره منطق به دانش استعدادی تحویل می‌شود، اما لزومی ندارد که هر کسی که توانایی عمل به منطق را دارد، دانش گزاره‌ای هم به مفاهیم و قواعد آن داشته باشد؛ ممکن است برای برخی افراد دانش گزاره‌ای درباره منطق هیچ‌گاه بروز نکند. این وضعیت مانند کسی است که بلد است دوچرخه سواری کند اما نمی‌تواند این دانش را در قالب جملات و گزاره‌ها بیان کند.

حال که تا حدی توانستیم دو دیدگاه مختلف درباره دانش منطق را تشریح کنیم، قصد داریم در ادامه نشان دهیم نگاه به منطق به مثابه دانش استعدادی، یعنی آنگونه که بوقوسیان مدافع آن است، اگرچه طرفداران پروپاقرصی دارد و بحث درباره آن در مقالات به روز جهانی داغ است، اما دیدگاهی خالی از اشکال نیست. در واقع می‌خواهیم نشان دهیم که لحاظ کردن منطق به مثابه دانش استعدادی نمی‌تواند فهم ما از قواعد منطقی مانند وضع مقدم را به شکل مناسبی توضیح دهد. باید تذکر دهیم که آنچه در ادامه می‌آید اگرچه نقد نگاه استعدادی به منطق است اما دفاع محکمی از دیدگاه گزاره‌ای و تصدیقی به منطق هم نیست.

۴. دلایل گرایش به دیدگاه استعدادی

یکی از دلایل اصلی که منطق‌دانان را از دیدگاه گزاره‌ای به منطق منصرف می‌کند بحث رابطه میان دانستن قواعد منطقی و عمل استنتاج مطابق این قواعد است. هر قاعده منطقی مانند راهنمایی است که ما را در فرایند استنتاج هدایت می‌کند و در نهایت به سرانجام که همان نتیجه استدلال باشد می‌رساند. به نظر می‌رسد اگر قواعد منطقی صرفاً گزاره‌هایی باشند که توصیف‌گر برخی حقایق منطقی تلقی شوند، آنگاه انجام چنین وظیفه‌ای از عهده آن‌ها بر نمی‌آید. اصلی‌ترین دلیل برای چنین ادعایی، ریشه در تسلسل کرول دارد. به نظر می‌رسد این تسلسل نشان می‌دهد که اگر دانستن یک قاعده، مانند وضع مقدم، معادل با دانستن چیزی درباره فکت‌های منطقی باشد، آنگاه ناگزیر خواهیم بود مسیری که لاکپشت در برابر آشیل می‌نهد را طی کنیم و هرگز موفق نمی‌شویم به نتیجه استدلال برسیم. اما ما همیشه موفق می‌شویم نتیجه را از مقدمات استخراج کنیم؛ بنابراین دانستن قاعده وضع مقدم همان دانستن فکتی درباره منطق نیست.

تسلسلی که کرول از زبان لاکپشت بیان می‌کند به قرار زیر است:

فرض کنید که آشیل قاعده وضع مقدم را می‌داند، در ادامه به او می‌گوییم که P و اگر P آنگاه Q را نیز صادق فرض کن و مقدمه یک استدلال قرار بده. بدین ترتیب، اگر دانستن قاعده وضع مقدم صرفاً به معنای این فکت باشد که « Q از P و اگر P آنگاه Q » نتیجه می‌شود، آشیل هرگز نمی‌تواند توضیح دهد که چگونه دانستن این قاعده به علاوه مقدمات او را به نتیجه Q می‌رساند؛ در واقع اگر دانستن قاعده وضع مقدم، به معنای دانستن این گزاره باشد که « Q از P و اگر P آنگاه Q نتیجه می‌شود»، هیچگاه عمل استنتاج انجام نمی‌شود

چرا تبیین توانایی استدلال مطابق قواعد منطقی به‌عنوان ... (هومن محمد قربانیان) ۱۶۳

و ما نمی‌توانیم از مقدمات به نتیجه حرکت کنیم، زیرا دانستن وضع مقدم تنها دانستن یک فکت در کنار دانستن مقدمات قبلی خواهد بود. اگر دانستن دو مقدمه نتواند به تنهایی ما را به نتیجه برساند، دانستن سه مقدمه، یعنی دو مقدمه قبلی و وضع مقدم به صورت یک گزاره، هم نمی‌تواند ما را به نتیجه برساند. حتی اگر بگوییم دو مقدمه قبلی به اضافه گزاره‌ای که وضع مقدم را بیان می‌کند ما را به نتیجه می‌رساند، همان گفته هم گزاره چهارمی خواهد بود که به سه گزاره قبلی اضافه می‌شود و باز هم ما را به نتیجه نمی‌رساند! و به این شکل تسلسل کرول آشکار می‌شود.^۳

مسئله اصلی در این نکته نهفته است که ما هنگامی می‌گوییم که قاعده وضع مقدم را می‌دانیم و به آن معرفت داریم که طبق آن عمل کنیم؛ اگر این معرفت ما صرفاً باوری بود که در قالب یک گزاره در مجموعه معارف دیگر ما حضور داشت، ما هیچگاه موفق به عمل مطابق آن نمی‌شدیم، و با مطالعه منطق، به طور پیوسته صرفاً به این مجموعه گزاره‌های ما اضافه می‌شد، بدون آنکه بتوانیم در عمل از آنها استفاده کنیم و در یک استدلال به نتیجه برسیم؛ در واقع دانستن یک چیز و عمل به آن دو موضوع متفاوت هستند.

۱.۴ بازنویسی استدلال علیه گزاره‌ای بودن دانش منطق

آنچه در بالا درباره معمای کرول و استفاده از آن علیه گزاره‌ای بودن دانش منطق گفته شد را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

مقدمه اول: دانستن قواعد منطقی مانند قاعده وضع مقدم دانشی است که ما را قادر می‌سازد از مقدمات به نتیجه منتقل شویم (حتی اگر این همه محتوای دانش به قاعده نباشد اما بخش مهمی از آن، توانایی نتیجه‌گیری است).

مقدمه دوم: روشن‌گری‌های کرول نشان می‌دهد که دانستن فکتی درباره منطق نمی‌تواند ما را قادر سازد تا از مقدمات به نتیجه منتقل شویم.

نتیجه: دانستن قواعد منطقی (یا بخش مهمی از آن) دانستن فکتی درباره منطق نیست.

(Besson.2010.5)

اگر دانستن منطق به معنای توانایی برای گذر از مقدمات به سوی نتیجه باشد، منطق باید دانشی عملی باشد تا بتواند همانند دانش دوچرخه‌سواری، ما را در فرایند استنتاج کردن

هدایت کند. به نظر می‌رسد آنچه کرول قصد دارد در مقاله مشهور خود بیان کند این است که دانش گزاره‌ای، هیچ جنبه عملی ندارد و نمی‌تواند انتظارات مورد نظر ما را تامین کند. اگر استدلال علیه گزاره‌ای بودن دانش منطق را متقن بدانیم گام بعدی این است که دانش منطق را استعداد و توانایی قلمداد کنیم که هم ما را از درگیر شدن با تسلسلی که کرول مطرح کرده رها می‌کنند و هم نماینده خوبی برای عملی بودن منطق هستند. اولین کسی که برای اولین بار چنین دیدگاهی را مطرح و از آن به شکل مدون دفاع کرد گیلبرت رایل بود. از نظر او دانستن یک قاعده منطقی در واقع دانستن چگونگی انجام کاری است (Ryle.1945.4)، یعنی دانش منطق دانشی عملی است که راه و رسم استخراج کردن را یاد می‌دهد. رایل هم معتقد است تسلسل کرول نشان می‌دهد منطق صرفاً دانش نظری نیست و باید حداقل بخش بزرگی از آن را دانشی عملی قلمداد کرد. دانش عملی از نظر رایل یعنی دانشی که توانایی یا مهارت یا قابلیت را در فرد به وجود می‌آورد، یعنی همان چیزی که ما در این مقاله از آن تحت عنوان استعداد یا دانش استعدادی نام بردیم. البته تقسیم بندی که رایل در مورد دانش انجام می‌دهد کلیت دارد و او به طور کلی دانش را به دانستن چگونگی (knowing-how) و دانستن چیزی (knowing-that) تقسیم می‌کند و سپس منطق را نیز در زمره دانستن چگونگی عمل قرار می‌دهد. (Ryle.1949.31)

۲.۴ دفاع از استعدادی بودن دانش منطق

یکی از دلایل مهم برای استعدادی لحاظ کردن منطق این است که به نظر می‌رسد بدین ترتیب تسلسل کرول و شبهه عدم امکان اخذ نتیجه از مقدمات سد می‌شود؛ زیرا رابطه تنگاتنگی میان استعداد و عمل وجود دارد. اگر کسی که دانش منطق را می‌داند، استعدادی برای نتیجه‌گیری از مقدمات داشته باشد، مطمئناً می‌تواند مطابق این استعداد، عمل استخراج را نیز انجام دهد. استعداد منطقی همچون توانایی است که در هنگام روبرو شدن با یک استدلال به حرکت درمی‌آید و فرد واجد این توانایی را قادر می‌سازد مطابق قاعده، عمل نتیجه‌گیری را انجام دهد. اگر فردی که واجد استعداد موجود در دانش منطق است به P و اگر P آنگاه Q باور داشته باشد، این استعداد مستقیماً باور Q را نیز در او به وجود می‌آورد، نه اینکه، آنچنان که کرول بیان کرده، در او این باور به وجود آید که «اگر به P و اگر P آنگاه Q باور داشته باشد آنگاه باور دارد که اگر P و اگر P آنگاه Q صادق باشند آن‌گاه Q هم صادق است».

دلیل دیگری که دانش منطق را استعدادی نشان می‌دهد این است که لزومی ندارد استعدادها را در قالب گزاره نشان دهیم؛ یعنی اگر کسی استعدادی برای عملی داشته باشد و مطابق آن عمل کند، لزومی ندارد ابتدا آن توانایی برای عمل را به صورت یک گزاره بیان کند و سپس دست به عمل بزند. نتیجه یک توانایی، عملی است که از فرد بروز می‌کند و نه بیان اینکه من فلان توانایی را دارم.

دلیل سوم برداشتهایی است که بوقوسیان به نفع استعدادی بودن دانش منطق از گفتارهای ویتگنشتاین درباره پیروی از قاعده از کتاب پژوهش‌های فلسفی داشته است (Boghossian, 2004, 206). طبق نظر بوقوسیان به نظر می‌رسد ویتگنشتاین معتقد است دانش گزاره‌ای از قواعد منطقی نمی‌تواند پیروی درست ما از این قواعد را توجیه کند. این که در مواجهه با یک استدلال، همیشه نتیجه واحدی را اخذ می‌کنیم نشانگر این است که پیروی از قواعد منطقی تصادفی نیست و دلیلی برای یکنواختی نتیجه وجود دارد؛ و بهترین تبیین برای آن استعدادی دانستن دانش ما از منطق است. بنیاد این برداشت بوقوسیان از ویتگنشتاین در نظریه کاربردی معناداری (use theory of meaning) نهفته است که معنا معادل با کاربرد^۴ دانسته شده است.^۵

علیرغم مطالبی که به نفع استعدادی دانستن دانش منطق بیان شد، نکاتی وجود دارند که کامل و درست بودن این دیدگاه را زیر سوال می‌برند. مثلاً روشن نیست اگر منطق صرفاً استعدادی باشد آنگاه چیزی به نام دانش منطق یا دانش قواعد منطقی داشته باشیم. یا اینکه به نظر می‌رسد استعدادی بودن منطق با پیشینی بودن آن سازگاری ندارد. در ادامه سعی خواهیم کرد این نکات را به تفصیل توضیح دهیم و نشان دهیم اشکالات دیدگاه استعدادی به منطق، اشکالاتی اساسی است.

۵. تقابل دانش و استعداد

ویژگی‌های استعدادی معمولاً در مورد اشیا فیزیکی استفاده می‌شوند، مثلاً لیوان شیشه‌ای دارای ویژگی استعدادی شکنندگی است. ویژگی‌های استعدادی خود را در شرایط خاصی آشکار می‌کنند، مثلاً شکننده بودن لیوان شیشه‌ای به طور معمول آشکار نیست، اما اگر لیوان در شرایط خاصی قرار بگیرد، مثلاً از ارتفاع معینی بر روی زمین بیفتد، آنگاه می‌شکند (Choi, S & Fara, M. 2021). علیرغم تعاریف متعدد و دقیقی که از ویژگی‌های استعدادی ارائه شده است، برای منظور این مقاله کافی است ویژگی استعدادی را چنین تعریف کنیم:

شی x دارای ویژگی استعدادی M است اگر در شرایط مشخص C، ویژگی M را دارا باشد.

پس به طور کلی، اگر شی ای دارای استعداد M باشد، در شرایط مشخص، برخی ویژگی ها حتما در آن دیده می شود. بر اساس این تعریف کلی، برخی از ویژگی های ذهنی انسان ها نیز استعدادی هستند؛ مثلا رایلی تمایل به بلند صحبت کردن، مستعد برای سردرد بودن یا مستعد خشم و تند خوئی را از ویژگی های استعدادی انسان می داند. (Ryle.1949.33) یعنی اگر کسی مستعد سردرد باشد، در شرایط مشخصی مانند کم خوابی یا استرس، سردرد می گیرد.

سوال انتقادی مهمی که در اینجا با آن روبرو هستیم این است که آیا ویژگی های استعدادی مدل خوبی برای تبیین و توضیح دانش منطقی هستند؟ یعنی آیا دانستن قواعد منطقی، حالتی را در انسان به وجود می آورد که شبیه استعداد به سردرد است؟ چنین نیست که به کسی که مستعد سردرد است بگوییم دانش به سردرد دارد؛ استعدادها صرفا بیان گر وقایعی هستند که در صورت بروز شرایطی خاص رخ می دهند. همانطور که در ابتدای این نوشته بیان شد، اشکال اصلی مطرح شده در مقاله کرول، تبیین نحوه عمل به منطقی بود و طرفداران استعدادی بودن دانش منطقی معتقد بودند استعدادها از عهده این تبیین برمی آیند. اما اگر بیشتر بر استعدادها توجه کنیم خواهیم دید چنین نیست که کسی که استعداد به سردرد دارد بداند چگونه باید سردرد داشته باشد، یا کسی که مستعد خشم است دانش خشمگین شدن داشته باشد؛ در حالیکه در مورد منطقی، کسی که استنتاج درستی مطابق قواعد منطقی انجام می دهد می داند که چگونه مطابق آن قواعد عمل کند؛ در واقع به کلام رایلی، دانش منطقی از نوع دانش به چگونگی (knowledge-how) است.

این اولین تردیدی است که درباره استعدادی بودن دانش منطقی می توان مطرح کرد. کسی که مستعد کاری است در شرایط مشخص آن عمل از او سر می زند اما لزوما در هنگام آن عمل، معرفتی به چگونگی انجام آن عمل ندارد، در حالیکه کسی که مطابق با قواعد منطقی استنتاج می کند، می داند چگونه آن عمل را انجام می دهد. نکته اصلی در این است که دانش استعدادی نمی تواند نحوه انجام اعمال ارادی که با قصد و نیت انجام می شوند را تبیین کند. (Stanley, J., & Williamson, T. 2001.416) در اینجا البته بدیهی دانسته ایم که وقتی کسی عمل را با قصد و نیت انجام می دهد حتما به چگونگی انجام آن عمل هم علم و آگاهی دارد.

در پاسخ به تردید فوق، طرفدار استعدادی بودن منطق می‌تواند استعدادهای منطقی را نوع خاصی از استعداد بدانند که در مورد دانشهای مهم دیگر، مانند زبان هم برقرار هستند. مثلا کسی که منطق می‌داند به نوعی دانش مفهومی یا زبانی دست پیدا می‌کند که در او استعداد استنتاج کردن نیز به وجود می‌آورد. (Pettit.2002.520) دانش به زبان استعدادی است یعنی کسی که زبان می‌داند، توانایی صحبت کردن یا بیان برخی عبارات زبانی در برخی شرایط خاص، یعنی استعداد بیان آن عبارات را دارد و این استعدادها سبب می‌شود کاربر زبان هنگام صحبت کردن، هم بداند کاربرد صحیح یک عبارت زبانی چیست، هم قواعد دستور زبان را بلد باشد و هم توانایی استفاده از آن عبارت را برای منظوری که در ذهن دارد داشته باشد. دانش منطق نیز ریشه در دانش زبان دارد پس آن نیز استعدادی است. اما استعدادی دانستن دانش زبان و مرتبط دانستن منطق به زبان هم خالی از اشکال و تردید نیست و نمی‌تواند نشان دهد منطق استعدادی است. موارد زیر این تردید را پررنگ‌تر می‌کنند.

۱.۵ آیا دانستن نحوه کاربرد یک عبارت منطقی در زبان، دانشی استعدادی است؟

شاید بتوان دانش زبان را نیز مانند راه‌حلی که برای منطق پیشنهاد شده است استعدادی دانست؛ یعنی دانستن زبان شامل داشتن استعدادهایی برای کاربرد کلمات به شیوه‌هایی معین یا پیروی از برخی قواعد دستور زبان است. (محمد قربانیان. ۱۳۹۲.۱۰۶) مثلا کسی که معنای کلمه "سیب" را می‌داند استعدادی دارد که سبب می‌شود از این کلمه تنها برای اشاره به سیبها استفاده کند. علاوه بر انتقادات اساسی که کریپکی (Kripke.1982.29) و بوگوسیان (Boghossian.1989.532) به این دیدگاه داشته‌اند به روشنی می‌توان دید که این فرضیه، حداقل به شکل ساده‌ای که در اینجا بیان شد، از همان ابتدای کار ناقص و معیوب است. اگر معنای یک کلمه همان استعداد به کارگیری کلمه باشد، اگر فردی به اشتباه از کلمه سیب برای اشاره به شی دیگری غیر از سیب استفاده کند، معنای سیب همان اشیاء غیر سیب خواهد بود، زیرا آن فرد طبق استعداد زبانی‌اش کلمه سیب را به کار برده و استعداد او چنین بوده که "سیب" به غیر سیب اشاره کند! وقتی دیوار این فرضیه از همین ابتدا کج باشد، اصلاح و دفاع از آن بسیار سخت خواهد بود. مثلا اگر طرفدار استعدادی بودن معنای کلمات بگوید: معنای کلمه همان استعداد به کارگیری آن کلمه است

البته وقتی آن را درست به کار می‌برد، باز هم مشکل حل نمی‌شود. زیرا نخست مشخص نیست کاربرد درست کلمه چیست، دوم اینکه بدین شکل معنا صرفاً توصیفی خواهد بود و هنجاری بودن معنا تبیین نمی‌شود، سوم اینکه موارد نقض زیادی برای این اصلاح می‌توان تصور کرد؛ مثلاً باید بین کسی که کلمه سیب را به اشتباه به کار می‌برد و فردی که شی را از دور می‌بیند و می‌گوید آن شی سیب است اما با نزدیک شدن به آن شی متوجه می‌شود که آن شی سیب نیست تفاوت گذاشت، اما اصلاح فوق نمی‌تواند چنین مواردی را تحلیل کند. بدین ترتیب دفاع از استعدادی دانستن زبان سرانجام روشنی ندارد. علیرغم موارد فوق برخی مدافعان استعدادی بودن منطق، زبان را استعدادی می‌دانند و ریشه پیروی از قواعد منطقی را نیز در همین استعداد زبانی جستجو می‌کنند. مثلاً بوقوسیان معنای ادات ربط "اگر آنگاه" را نوعی استعداد مفهومی می‌داند که فرد واجد آن استعداد، قادر خواهد بود طبق قاعده وضع مقدم این ادات را به کار ببرد. اشکال این فرضیه هم مانند همان است که قبلاً گفته شد، یعنی افرادی هستند که معنای "اگر آنگاه" را می‌دانند اما همیشه از آن مطابق با قاعده وضع مقدم استفاده نمی‌کنند و حتی ممکن است کلیت این قاعده را قبول نداشته باشند و معتقد باشد این قاعده در برخی موارد غلط است. (McGee.1985.462) بدین شکل همانطور که به استعدادی دانستن زبان انتقادات اساسی وارد است، استعدادی دانستن منطق به واسطه ارتباط آن با زبان نیز محل تردید است.^۶

۲.۵ آیا یک دستور زبان جهانی برای قواعد منطقی به صورت دانش استعدادی در ما نهفته است؟

مطابق نظر چامسکی، زبان همچون قوه‌ای فطری (faculty) در ما وجود دارد و این قوه دانشی ابتدایی و ناخودآگاه از لوازم یک گرامر جهانی (Universal Grammar) را در اختیار ما قرار می‌دهد. به واسطه این قوه ذهنی چامسکی توضیح می‌دهد که چرا گرایشی باطنی در ما وجود دارد تا از برخی قواعد نحوی در زبان تبعیت کنیم. (Chomsky.1965.25) مثلاً طبق نظریه مرجع‌گزینی (Binding theory) چامسکی، همیشه این گرایش در ما وجود دارد که مدلول و مرجع یک استعاره را همان مرجع عبارت اسمی غالب بدانیم.

حال شاید بتوان دانشی که به قواعد منطقی مانند قاعده وضع مقدم داریم را هم نوعی دانش فطری بدانیم که همچون دستور زبان جهانی در ما نهادینه شده است. و همان‌طور که

چرا تبیین توانایی استدلال مطابق قواعد منطقی به‌عنوان ... (هومن محمد قربانیان) ۱۶۹

دستور زبان جهانی در ما گرایش و استعداد‌های مشخصی برای شیوه خاصی از زبان به‌وجود می‌آورد، قوه فطری منطقی هم همانند قوه زبان، در ما گرایش و استعداد ذاتی برای تبعیت از قواعد منطقی به وجود می‌آورد. چنین فرضیه‌ای مطمئناً به نفع طرفداران استعدادی‌بودن دانش منطقی است.

اما به این فرضیه هم می‌توان انتقادات اساسی وارد کرد. اولین انتقاد این است که آنچه چامسکی از نظریه دستور زبان جهانی منظور دارد، قواعدی بسیار کلی است که ریشه در ژنتیک و ساختار طبیعی ما دارد. اما قاعده وضع مقدم چنین کلیتی ندارد. قاعده وضع مقدم مانند دستور زبان یک زبان خاص همچون فارسی است، و نه دستور زبانی کلی که زیربنای همه زبان‌های موجود باشد. می‌توان همانند زبان‌های مختلف، منطقی‌های مختلفی داشت که قواعد خاص خود را دارند و برخی از این قواعد در آنها برجسته‌تر و مهم‌تر از قواعد دیگر هستند، و در این بین، قاعده وضع مقدم هم قاعده‌ای مهم در منطق کلاسیک است و نه همه منطقی‌های ممکن. بنابراین نمی‌توان مشکل تسلسل کرول را با قاعده جهانی دانستن وضع مقدم رفع و رجوع کرد.

انتقاد دومی که به این فرضیه وجود دارد این است که وقتی چامسکی از دستور زبان جهانی و فطری صحبت می‌کند، منظورش گرایش‌هایی است که زبان را ممکن کرده‌اند و تخطی از آنها بسیار نادر خواهد بود. همانطور که تفکر خارج از اصول فطری تفکر تقریباً محال است، تخطی از اصول دستور زبان جهانی نیز تقریباً محال است. اما قواعد منطقی مانند قاعده وضع مقدم چنین نیستند؛ در بسیار موارد دیده می‌شود که از این قاعده تبعیت نمی‌شود یا در استفاده از آن مغالطه رخ می‌دهد، همچون مغالطه وضع تالی یا رفع مقدم. اگر قاعده وضع مقدم آنگونه که چامسکی مدنظر دارد، فطری بود، تخطی از این قاعده نباید این قدر ساده و پرتکرار می‌بود.

۳.۵ آیا ممکن است منطق، زبان اندیشه‌ورزی باشد و قواعد آن استعدادهایی برای اندیشه‌ورزی؟

گاهی از فحوای کلام بوقوسیان چنین برداشت می‌شود که او قواعد منطقی را قواعد زبان اندیشه می‌داند (Boghossian.1996.360). منظور از زبان اندیشه (The language of thought یا LOT) نظریه‌ای است که فودور^۷ پیشنهاد کرد و طبق آن اندیشه‌ورزی ساختاری مشابه زبان دارد. زبان اندیشه مجموعه‌ای از مفاهیم و ساختارهای

فطری است که پیش از آشنایی هر فردی با زبان‌های طبیعی، مانند فارسی یا انگلیسی، و مستقل از آنها، در ذهن مستقر است و اندیشه طبق نظام آن پیش می‌رود.^۱ اکنون سوال این است که آیا ممکن است قواعد منطق قواعد زبان اندیشه باشند؟ و چون قواعد زبان اندیشه به صورت فطری در ما نهفته هستند، قواعد منطقی هم به عنوان بخشی از زبان اندیشه، دانشی فطری باشد؟

سوالی که در اینجا قصد بررسی آن را داریم با آنچه در بخش ۵.۱ مطرح کردیم متفاوت است، زیرا در آنجا یک زبان خاص، مثلا زبان فارسی و کاربرد عبارات منطقی در آن منظورمان بود، اما در اینجا زبان اندیشه مد نظر است که زبانی فراتر از زبانهای طبیعی است و فرض این است که در مورد همه انسانها موجود است. بنابراین این سوال از پیش‌تر انتقاداتی که در آن بخش مطرح شد به دور است.

زبان اندیشه بخشی از یک نظریه بزرگتر است که به نظریه بازنمایی ذهن (representationalist theory of the mind) شهرت دارد و طبق آن حالات ذهنی درباره چیزی هستند یا از چیزی بازنمایی می‌کنند و وجه التفاتی (intentionality) دارند. در حقیقت در این نظریه با نوعی واقع‌گرایی درباره حالات ذهنی روبرو هستیم که فرایندهای اندیشه همیشه درباره ابژه‌ای هستند. بدین ترتیب سمانتیک زبان اندیشه، سمانتیکی ارجاعی خواهد بود که اجزاء زبان به اشیاء جهان و جملات آن به صدق یا کذب گزاره‌ها دلالت دارند. (Pitt.2020) مثلا اگر کسی مفهوم سیب را در اندیشه خود داشته باشد، این مفهوم به مصادیق سیب اشاره دارد یا اگر واژه "سیب" را در زبان اندیشه به کار برد، با این واژه به مصادیق سیب اشاره دارد. فودور معتقد است تنها به شرط ارجاعی بودن و ترکیبی بودن (compositionality) این زبان است که می‌توان از آن انتظار نتیجه مطلوب را داشت؛ یعنی انتظار داریم اندیشه ترکیبی باشد، بدین شکل که معنای هر اندیشه حاصل معنای اجزای آن اندیشه یعنی مفاهیم باشد و اندیشه‌های جدید از اندیشه‌های قبلی به دست آیند. بدین شکل سودمندی (productivity) و نظام‌مند بودن (systematicity) اندیشه تضمین می‌شود. (Fodor.2008.19)

با توجه به توضیح مختصر فوق اگر قواعد منطقی، مثلا قاعده وضع مقدم، قاعده‌ای از زبان اندیشه باشد، آنگاه مفهوم و معنای شرطی تابع ارزشی (Material implication)، که بنیاد و اساس این قاعده است، نیز فطری خواهد بود و ما به شکلی فطری می‌دانیم که معنای قاعده وضع مقدم وابسته به درک معنای شرطی تابع ارزشی است. اما این دانش، دانشی

گزاره‌ای است و فودور به صراحت بیان می‌کند که نظریه زبان اندیشه را با این نگاه که اندیشه استعدادی نیست طرح کرده است؛ از نظر او دانستن یک مفهوم به معنای دانستن تعریف آن است (Fodor.2008.25). پس فرض منطق به عنوان دانش استعدادی با آنچه مبتکران نظریه زبان اندیشه در نظر داشتند سازگاری خوبی ندارد.

البته ممکن است مدافعان استعدادی بودن منطق، نظریه زبان اندیشه را به نفع خود اصلاح کنند و چنین بگویند که ویژگی بازنمایی زبان اندیشه، ویژگی استعدادی است یا می‌توان آن را به برخی ویژگی‌های استعدادی مرتبط دانست. اما این با انگیزه اصلی طرفداران استعدادی بودن منطق فاصله دارد زیرا آنها قصد داشتند قواعد منطقی را از هر باور گزاره‌ای تهی کنند تا از تسلسل کرول فرار کنند. اما خاصیت بازنمایی اندیشه این اجازه را ما نمی‌دهد؛ «بازنمایی کردن» با «گزاره» پیوندی قدیمی دارد.

از مطالبی که بیان شد می‌توان نتیجه گرفت ایده استعدادی بودن منطق خام است و نمی‌توان روشن کرد دقیقاً چه حالت ذهنی معادل این استعداد است. یعنی استنتاج کردن مطابق به قاعده وضع مقدم شبیه استعداد بلند صحبت کردن نیست. همیشه منطق با دانش گره خورده است و فردی که منطق می‌داند، صلاحیت خاصی را کسب کرده است، درحالی‌که استعداد بلند حرف زدن چنین ویژگی ندارد. همچنین دیدیم که تشبیه منطق به زبان هم چندان کارساز نیست و در هر سه مورد فوق چنین طرحی ناقص است. اینکه آیا تفسیر استعدادی از دانش منطق ممکن است یا نه، سخن دیگری است، اما آنچه بیان شد نشان می‌دهد تفاسیر کنونی کامل و جامع نیستند؛ یا حداقل تفسیری که بوقوسیان از استعدادی بودن منطق بر اساس شباهت آن با زبان مطرح کرده هنوز به تلاش بیشتری نیاز دارد.

۶. پیشینی بودن منطق در مقابل استعدادی بودن آن

وقتی از دانش پیشینی صحبت می‌شود معمولاً اولین مثال دانش منطق و گزاره‌هایی است که صدق منطقی دارند. در ادامه فرض می‌گیریم که این ادعا درست است و منطق پیشینی است. اما نشان خواهیم داد که این ادعا با استعدادی بودن منطق سازگار نیست. بدین منظور ابتدا سعی می‌کنیم تعاریف مختلفی که از دانش پیشینی وجود دارد را بررسی کنیم و سپس مطابقت آنها با استعدادی بودن منطق را بسنجیم.

۱.۶ توجیه پیشینی

یکی از تعاریف مرسوم از پیشینی بودن، پیشینی بودن توجیه (A Priori Justification) است، یعنی گزاره پیشینی مستقل از شواهد تجربی توجیه می‌شود (Russell.2020) بدین ترتیب پیشینی بودن مفهومی معرفت‌شناختی خواهد بود که بیانگر موجه شدن معرفتی مستقل از حس و تجربه است، و معرفت برای اینکه توجیه پیشینی داشته باشد و صرفاً توسط قواعد عقلی توجیه شود باید یا به صورت یک گزاره یا به صورت یک گرایش گزاره‌ای (مثلاً یک باور) باشد. حال اگر معرفت به قواعد منطقی مانند وضع مقدم هم معرفتی پیشینی باشد، لزوماً صورت این قواعد به شکل گزاره یا باور به یک گزاره (گرایش گزاره‌ای) خواهد بود؛ اما این دقیقاً همان چیزی است که دیدگاه استعدادی به منطق منکر است. استعدادهای همان‌طور که در قبل به تکرار گفته شد، گزاره‌ای نیستند و بنابراین نمی‌توانند توجیه پیشینی داشته باشند.^۹ بدین شکل یا باید اقرار کنیم که دانش منطق دانشی پیشینی نیست، یا باید پیشینی بودن را غیر از توجیه پیشینی تعریف کنیم.

۲.۶ پیشینی به معنای فطری

گاهی در کلام بعضی فلاسفه، به عنوان مثال دکارت در تامل سوم، می‌توان چنین دید که فطری بودن و پیشینی بودن هم‌ارز هستند (Zoeller, G., & ZOELLER, G.1989.1). البته درباره اینکه آیا واقعا معرفت فطری وجود دارد یا نه مناقشه زیاد شده است، اما می‌توانیم براساس اشاره‌هایی که قبلاً به آراء چامسکی شد، معرفتی را فطری بدانیم که به صورت ذاتی و بیولوژیکی در ذهن نهادینه شده باشد.

حال باید پرسیم آیا استعداد منطقی برای نتیجه‌گیری مطابق با قواعد منطقی می‌تواند به معنای اخیر فطری و پیشینی باشد؟ یعنی همان‌طور که گرامر جهانی در نظریه چامسکی فطری است، قواعد منطقی و نحوه کاربرد آنها برای انسانها فطری باشد. یکی از موانع موجود در سر راه این فرضیه همان انتقاداتی است که در بخش ۵.۳ درباره منطق و زبان اندیشه بیان شد؛ منطق خاص‌تر از آن است که زبان اندیشه برای همه انسانها باشد.

۳.۶ پیشینی به معنای بخشی از ساختار معرفت

گاهی به دنبال فلسفه استعلایی کانت، می‌توان دانش پیشینی را دانشی دانست که از قوای شناختی انسان حاصل می‌شود، مانند مقولات فاهمه یا شهود استعلایی که کانت در نقد عقل نظری بیان کرده است (Kant.1781.A320). یعنی پیشینی بودن را ریشه داشتن در قوا یا فعالیت‌هایی بدانیم که شناخت را ممکن می‌کنند. تفاوت این تعریف از پیشینی بودن با توجیه پیشینی در این است که در تعریف اخیر پیشینی بودن معرفت یعنی معرفت به گونه‌ای باشد که معرفت به امور دیگر را ممکن کند، در حالیکه در توجیه پیشینی، معرفتی پیشینی بود که توجیه آن تجربی نباشد. در این معنای اخیر، دانش الف نسبت به دانش ب پیشینی خواهد بود اگر الف سابق بر ب باشد و ب را ممکن کند.

بر اساس این تعریف که اکنون پیشنهاد شد، اگر دانش منطق پیشینی باشد آنگاه بدین معنا خواهد بود که دانستن قواعد منطقی، مانند وضع مقدم، بستر لازم برای معرفت به چگونگی انجام استدلال‌های منطقی یا معرفت به معنای جملاتی مانند جملات شرطی را فراهم می‌کنند.

اینکه اول قاعده وضع مقدم فهم می‌شود و سپس فهم این قاعده، فهم استدلال را ممکن می‌کند محل تردید است، زیرا کاملاً ممکن است که فهم معنای استدلال را مقدم بر فهم قاعده وضع مقدم بدانیم. حتی اگر اندیشمندی، مانند بوقوسیان چنین فرض کند که فهم وضع مقدم، سابق بر فهم استدلال یا معنای جمله شرطی «اگر... آنگاه...» باشد، سوال اساسی‌تر این خواهد بود که آیا این دیدگاه با استعدادی دانستن منطق هماهنگ است؟ زیرا در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که رابطه پیشینی بودن در معنای اخیر آن، رابطه دو معرفت را بیان می‌کند و رابطه قطعه‌های مختلف معرفت رابطه‌ای استعدادی نیست، بلکه رابطه‌ای لزومی است که باید در قالب گزاره و نه استعداد بیان شود.

تایلر برگ درباره اینکه در معنای اخیر از پیشینی بودن، رابطه معرفت الف با ب چگونه باید بیان شود از اصطلاح «مستحق بودن» (entitlement) استفاده می‌کند. یعنی اگر الف بستر لازم برای رسیدن به ب باشد و ب ریشه در الف داشته باشد، آنگاه فردی که دارای دانش الف است مستحق است، یا به بیان که در این نوشته انتخاب شد، این امکان را دارد که به دانش ب نیز برسد (Burge.1993.458). بوقوسیان که سال‌های متمادی در حال توسعه و دفاع از ایده استعدادی بودن منطق است ایده مستحق بودن را همان استعدادی بودن قلمداد می‌کند و آن را دفاعی برای نظریه خود می‌داند.

(Boghossian.2000.230). از نظر او وقتی ما حق یا امکان داشتن معرفتی را داشته باشیم، یعنی استعدادی برای رسیدن به آن داریم و این استعداد معقول است. (Boghossian.2001.31)

اشکال اصلی که در کار بوقوسیان دیده می‌شود این است که ایده مستحق بودن، در واقع ایده‌ای متافیزیکی است که بیشتر در دستگاه استعلایی معنا پیدا می‌کند و همانطور که قبلاً اشاره شد به معنای ممکن بودن است، اما بوقوسیان این ایده را معرفت‌شناختی تفسیر می‌کند و دفاع مشخصی هم برای این تفسیر ندارد. در واقع اگر ب تحت الف، پیشینی باشد آنگاه وجود ب معقول خواهد بود، نه اینکه استعداد کسب دانش ب معقول باشد. نکته جالب اینکه حتی اگر بخواهیم معقول بودن معرفت به ب را تحت معرفت پیشینی الف تبیین کنیم، این تبیین به صورت استعداد نخواهد بود، بلکه نتیجه‌های ممکن خواهد بود که به دنبال معرفت به الف ممکن می‌شوند. بنابراین اینکه معرفت به الف را استعدادی برای رسیدن به ب بدانیم، آنگونه که طرفداران استعدادی بودن منطق مدنظر دارند، بسیار خام و گنگ است.

اگر چه روشن است در اینجا همه استدلال‌های مدافعان استعدادی بودن منطق برای هماهنگ بودن دیدگاهشان با پیشینی بودن منطق آورده نشد، اما با بررسی برجسته‌ترین موارد روشن می‌شود ایده استعدادی بودن با پیشینی بودن هماهنگی خوبی ندارد و در انتخاب بین استعدادی بودن یا پیشینی بودن، باید پیشینی بودن منطق را ارجح بدانیم.

۷. نتیجه‌گیری

آنچه گفته شد نشان می‌دهد رویکرد استعدادی به منطق با دو معضل اساسی روبرو است: اول اینکه استعدادهای نمی‌توانند توجیه‌گر دانش ما به منطق باشند؛ و دوم اینکه پیشینی بودن منطق با استعدادی بودن آن سازگاری کاملی ندارد. بنابراین باید نتیجه گرفت که دانستن منطق نمی‌تواند صرفاً داشتن استعدادهایی برای رسیدن از مقدمات به نتیجه باشد. در مقابل دیدگاه گزاره‌ای به دانش منطق به این دو مشکل روبرو نیست، زیرا هر گونه دانشی در ابتدایی‌ترین و بنیادی‌ترین شکل آن به صورت گزاره‌هایی است که در آن علم بیان می‌شوند؛ و همچنین دانش گزاره‌ای با ایده پیشینی یا پسینی بودن هماهنگی خوبی دارد، زیرا گزاره‌های می‌توانند بنا به دلایل تجربی یا غیرتجربی موجه باشند.

اما همان‌طور که گفته شد آنچه سبب شده است تا برخی از اندیشمندان به ایده استعدادی بودن دانش منطقی گرایش پیدا کنند تسلسلی است که کرول آن را در بطن استدلال‌های قیاسی نشان داده است. ایده استعدادی بودن در این ریشه دارد که کسی که قواعد منطقی را می‌داند بدون گرفتار شدن در تسلسل استنتاج می‌کند، تسلسلی که به‌نظر می‌رسد به علت بیان منطقی در قالب گزاره‌ها به وجود آمده است. گزاره‌ها نمی‌توانند توانایی انجام کاری باشند. اما استعدادهای هم انجام کار را توضیح می‌دهند هم نشان می‌دهند چرا فردی که قصد استدلال کردن دارد، مجاب می‌شود به شیوه معینی عمل کند. در واقع همان‌طور که کرول در داستان خود بیان کرده منطق باید یقه شما را بگیرد و بگوید باید از مقدمات، نتیجه را استخراج کنی! (Carrol.1895.280)

بنابراین نیازمند توضیحی هستیم که دانش منطق را اول، به‌عنوان معرفت تبیین کند و دوم، بتواند طبق شهود ما، پیشینی باشد و سوم، بدون گرفتار شدن در تسلسل، استنتاج را ممکن سازد. استعدادهای، در همین شکل ساده، نمی‌توانند دو مورد اول را برآورده کنند. چون مثلاً کسی که مستعد عصبانی شدن است، در مواقع مشخصی عصبانی می‌شود، اما نمی‌توانیم بگوییم او به این عصبانیت علم و معرفت دارد. اما تا به حال طرفداران استعدادی‌بودن منطق توجیه قابل قبولی در این مورد ارائه نداده‌اند.

در واقع به‌نظر می‌رسد طرفداران دیدگاه استعدادی لقمه را دور سر خود گردانده‌اند و ما باید قادر باشیم در همان دیدگاه گزاره‌ای استنتاج را توجیه کنیم. مثلاً یک پیشنهاد این است که گزاره‌های منطق را همان چیزی بدانیم که ما در مسیر استدلال هدایت می‌کنند زیرا با دانستن منطق دلیلی برای استنتاج پیدا می‌کنیم. هر معرفتی که در قالب گزاره‌ای ارائه شود، در واقع می‌تواند محتوای یک گرایش گزاره‌ای باشد و گرایش‌های گزاره‌ای بیان‌گر و سبب میل، آرزو، عمل و ... هستند (Dancy.2000.1-20). دانستن قاعده وضع مقدم دلیل خوبی در اختیار ما قرار می‌دهد تا مطابق آن استنتاج کنیم، و البته کاملاً ممکن است دلیلی دیگر بر این دلیل اول غلبه کنند و ما مطابق دلیل دوم، و نه دلیلی اول که مطابق وضع مقدم بود عمل کنیم. روشن است که دلیل داشتن برای انجام عملی، تضمین نمی‌کند که آن عمل لزوماً محقق شود. ما دلیل کافی برای بسیاری از اعمال در اختیار داریم، اما گاهی مطابق آن دلایل عمل نمی‌کنیم، یا اصلاً هیچ عملی انجام نمی‌دهیم. کسی که منطق می‌داند، دلیل خوبی در اختیار دارد که مطابق منطق استنتاج کند، اگرچه ممکن است دلایل دیگر بر منطق غلبه کند و این فرد اصلاً منطقی نتیجه‌گیری نکند. اینکه دلایل علمی

در قالب مفاهیم علمی چگونه باعث می‌شوند محتوای ذهنی فرد تغییر کند تا آن فرد عمل خاصی را انجام دهد نیازمند نظریه پردازی دقیق‌تری است که جای آن در این مقاله نیست، اما همین مقدار اندک نشان می‌دهد می‌توانیم به جای استعدادی دانستن منطق که اشکالات اساسی دارد، منطق را علمی گزاره‌ای در نظر بگیریم و عمل مطابق آن را به شیوه‌ای دیگر، مثلاً در اختیار قرار دادن دلیل کافی برای عمل، توجیه کنیم؛ همانطور که ایترنالیست‌های اخلاقی، دلیل را عامل انگیزه (Motivation) و انگیزه را عامل عمل می‌دانند. همین مقدار کافی است تا استعدادی دانستن منطق را راه‌حلی غریب و سخت برای موصل بودن استدلال‌های منطقی تلقی کنیم و همچنان تلاش کنیم معرفت گزاره‌ای منطق را دلیل عمل مطابق منطق بدانیم که گاهی به ما انگیزه لازم برای منطقی استنتاج کردن را می‌دهد و گاهی به دلیل وجود دلایل دیگر چنین انگیزه‌ای را موجب نمی‌شود. بدین ترتیب، بنا به اشکالاتی که راه‌حل استعدادی دارد و همچنین بنا به راه‌حلهای بهتری که می‌توان برای مسئله تسلسل کرول حدس زد، دیدگاه استعدادی گزینه خوبی برای پژوهش بیشتر نیست.

پی‌نوشت‌ها

۱. در دو مقاله «آشیل به لاک‌پشت چه گفت؟» و «ابرازگرایی منطقی راه‌حلی برای دفاع از موصل بودن استدلال‌های منطقی»، محمدقربانیان به تفصیل درباره محتوای مقاله کرول توضیح داده است. برای جلوگیری از تکرار، خوانندگان محترم می‌توانند با مطالعه این دو مقاله با نظر لوئیس کرول آشنا شوند.
۲. از بین همه معادلهایی که برای disposition وجود دارد، «استعداد» یا «دانش استعدادی» مناسب‌تر به نظر می‌رسد، اگرچه شاید این معادل هم نقصهایی داشته باشد. مثلاً لیوان شیشه‌ای دارای ویژگی دیسپوزیشنال شکستگی بودن است، حال با توجه به این معادل برای disposition می‌توانیم بگوییم لیوان شیشه‌ای مستعد شکستن است که به نظر ترجمه روانی است.
۳. مقاله لاک‌پشت به آشیل چه گفت نوشته لوئیس کرول حکایت داستانی خیالی است و در زبانی تمثیلی، مسئله‌ای را درباره استنتاجهای منطقی نشان می‌دهد، اما میان منطق‌دانان توافق کاملی درباره اینکه این مسئله را چگونه باید صورت‌بندی کرد وجود ندارد. ما در مقاله کنونی این مسئله را درباره این دانسته‌ایم که آیا منطق دانشی استعدادی است یا گزاره‌ای؟ اما منطق‌دانان دیگری مانند (Philie.2007.183). این مسئله را درباره این دانسته‌اند که آیا توجیه استدلال‌های منطقی باید به صورت ایترنال باشد یا اکسترنال؟ برای مطالعه بیشتر درباره صورت‌بندی اخیر از مسئله کرول مراجعه کنید به:

چرا تبیین توانایی استدلال مطابق قواعد منطقی به‌عنوان ... (هومن محمد قربانیان) ۱۷۷

محمد قربانیان، هومن. ابراز‌گرایی منطقی، راه‌حلی برای دفاع از موصل بودن استدلال‌های منطقی

4. For a large class of cases of the employment of the word 'meaning'—though not for all—this word can be explained in this way: the meaning of a word is its use in the language". (Wittgenstein.2009.43)

۵. مباحثات جذاب و مهمی در این زمینه در ادبیات نظریه‌های معناداری وجود دارد: در یک طرف کریپکی با تفسیر خاص خود از ویتگنشتاین در کتاب Wittgenstein on Rules and Private Language قرار دارد که معتقد است طبق نظر ویتگنشتاین معنا هنجاری (normative) است اما استعدادی دانستن معنا راه‌حل مناسبی برای حل پارادوکس معناداری ویتگنشتاین نیست و در طرف دیگر متفکران دیگری مانند بوقوسیان قرار دارند که از استعدادی بودن معنا دفاع می‌کنند. از آنجایی که بحث این مقاله درباره دانش منطقی است و همچنین بحث‌های مربوط به معناداری نیازمند مقدمات و توضیحات مستقلی هستند از آوردن مطالب مربوط به استعدادی بودن معنا در این مقاله خودداری کرده‌ایم.

۶. علیرغم همه انتقاداتی که در اینجا علیه استعدادی بودن زبان و منطق بیان شد، می‌توان دفاعی هم از آن مطرح کرد، بدین شکل که افرادی که معنای کلماتی مانند "سیب" یا "اگر آنگاه" را می‌دانند اما از آنها برای اشاره به چیزی غیر سیب یا خلاف قاعده وضع مقدم استفاده می‌کنند، با مانعی برابر استعدادشان روبرو هستند. مثلاً فرض کنید فردی قارچی سمی را همراه به پادزهر آن بخورد، در چنین حالتی آن فرد مسموم نمی‌شود، زیرا پادزهر را مصرف کرده است، اما این امر سبب نمی‌شود آن قارچ را دیگر سمی ندانیم. این ممانعت از بروز استعداد در مورد افرادی که علی‌رغم دانستن معنای کلمات، آنها را اشتباه به کار می‌برند نیز وجود دارد.

۷. این نظریه در دو کتاب زیر معرفی شده اند:

Fodor, J. (1975). *The Language of Thought*. Harvard University Press.

Fodor, J. (2008), *LOT 2, The Language of Thought Revisited*, Oxford: Oxford University Press.

۸. برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به

Rescorla, Michael, "The Language of Thought Hypothesis", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/sum2019/entries/language-thought/>.

۹. در واقع طبق دیدگاه استعدادی به منطق، قواعدی مانند وضع مقدم، دستورالعملهایی برای انجام کاری، مثلاً پیش بردن استدلال، هستند و علم به آنها نه پیشینی است، به دلیلی که در متن گفته شد، نه پسینی، زیرا توجیه درستی آنها بر اساس شواهد حسی و تجربی نیست. استعدادهای

مانند قواعد بازی شطرنج هستند و مترادف با شطرنج محسوب می‌شوند و نمی‌توان گفت دستورالعمل‌های بازی شطرنج پیشینی یا پسینی هستند. پیشینی یا پسینی بودن مربوط به علومی است که بتوانند به شکل گزاره‌ای بیان شوند و صدق و کذب پذیر باشند. استعدادها یا دستورالعمل‌ها صدق و کذب ندارند.

کتاب‌نامه

- محمد قربانیا، هومن. (۱۳۹۰). آشیل به لاک‌پشت چه گفت؟. منطق پژوهی، ۲(۱)، ۱۲۷-۱۴۸.
- محمد قربانیا، هومن. (۱۳۹۲). عوامل و مولفه‌های تعیین‌کننده معنا در چهارچوب نظریه کاربردی. رساله دکتری به راهنمای دکتر سیدمحمدعلی حجتی. دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی.
- Besson, Corine (2010). Propositions, Dispositions and Logical Knowledge. In M. Bonelli & A. Longo (eds.), *Quid Est Veritas? Essays in Honour of Jonathan Barnes*. Bibliopolis.
- Boghossian, P. (1996), 'Analyticity Reconsidered', *Noûs*, 30: pp. 360-391.
- Boghossian, P. (2000), 'Knowledge of Logic', in *New Essays on the A Priori*, Paul Boghossian and Christopher Peacocke (eds), Oxford: Oxford University Press: pp. 229-254.
- Boghossian, P. (2000), 'Knowledge of Logic', in *New Essays on the A Priori*, Paul Boghossian and Christopher Peacocke (eds), Oxford: Oxford University Press: pp. 229-254.
- Boghossian, P. (2001), 'How Are Objective Epistemic Reasons Possible?', *Philosophical Studies*, 106: pp. 1-40.
- Boghossian, Paul (1989). The rule-following considerations. *Mind* 98 (392):507-49.
- Boghossian, Paul (2005). Is Meaning Normative? In Nimtz Christian & Beckermann Ansgar (eds.), *Philosophy – Science – Scientific Philosophy. Main Lectures and Colloquia of GAP.5, Fifth International Congress of the Society for Analytical Philosophy, Bielefeld, 22–26 September 2003*. Paperborn. pp. 205-218.
- Burge, Tyler (1993). Content preservation. *Philosophical Review*. 102 (4):457-488.
- Carroll, L. (1895), 'What the Tortoise Said to Achilles', *Mind*, 4: pp. 278-280.
- Choi, S and Fara, M. "Dispositions", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2021 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/spr2021/entries/dispositions/>.
- Chomsky, N. (1965), *Aspects of the Theory of Syntax*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Dancy, J. (2000), *Practical Reality*, Oxford: Oxford University Press.
- Fodor, J. (1975). *The Language of Thought*. Harvard University Press.
- Fodor, J. (2008), *LOT 2, The Language of Thought Revisited*, Oxford: Oxford University Press.
- Fodor, J. (2008), *LOT 2, The Language of Thought Revisited*, Oxford: Oxford University Press.
- Horwich, P. (2006). *Reflections on Meaning*. Clarendon Press.

چرا تبیین توانایی استدلال مطابق قواعد منطقی به‌عنوان ... (هومن محمد قربانیان) ۱۷۹

- Kant, I. (1781), *Critique of Pure Reason I*, trans. and ed. by N. Kemp Smith (1929), London MacMillan.
- Kripke, S. (1982) *Wittgenstein on Rules and Private Language*, Cambridge, Mass.:Harvard University Press.
- Kripke, Saul (1982). *Wittgenstein on Rules and Private Language*. Cambridge: Harvard University Press.
- McGee, Vann (1985). A counterexample to modus ponens. *Journal of Philosophy* 82 (9):462-471.
- Pettit, D. (2002), 'Why Knowledge is Unnecessary for Understanding Language', *Mind* 111 (443): pp. 519-550.
- Philie, P. (2007). Carroll's Regress and the Epistemology of Logic. *Philos Stud* 134, 183–210.
- Pitt, David, (2020). "Mental Representation", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/spr2020/entries/mental-representation/>.
- Rescorla, Michael .(2019) , "The Language of Thought Hypothesis", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2019 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/sum2019/entries/language-thought/>.
- Russell, Bruce, (2020). "A Priori Justification and Knowledge", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2020 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/sum2020/entries/apriori/>.
- Ryle, G. (1945). *Knowing How and Knowing That: The Presidential Address*. *Proceedings of the Aristotelian Society*, 46, new series, 1-16.
- Ryle, G. (1949), *The Concept of Mind*. London: Hutchinson & Co.
- Stanley, J., and Williamson, T. (2001), 'Knowing How', *The Journal of Philosophy*, 98:pp. 411-444.
- Wittgenstein, L. (2009). *Philosophical Investigations* , 4th edition, P.M.S. Hacker and Joachim Schulte (eds. and trans.), Oxford: Wiley-Blackwell.
- Zoeller, G., & ZOELLER, G. (1989). FROM INNATE TO "A PRIORI": KANT'S RADICAL TRANSFORMATION OF A CARTESIAN-LEIBNIZIAN LEGACY. *The Monist*, 72(2), 222-235.